

چگونه سوسیال دموکرات شدم (۲)^۱

منبع: سایت زیتون، روز سه‌شنبه، مورخ: ۱۴۰۲/۱۱/۱۷

«به اعتقاد من پیشرفت در فلسفه منوط به پاسخ قاطع به پرسش‌ها نیست، بلکه منوط به تعمیق بخشیدن به فهم‌مان از مسائلی است که در تلاش برای یافتن جایگاه مان در جهان به وجود می‌آیند، به شرط این که از این خودآگاهی فراگیری که ما را انسان می‌کند، رنج ببریم.»

تامس نیگل

ماه گذشته مقاله «چگونه سوسیال دموکرات شدم» را بدست انتشار سپردم. پس از آن، ملاحظات و نظرات هم‌دلانه و ناقدانه بسیاری دریافت کردم. سطور پیش رو را ناظر به ابهامات و سوالاتی که نگارش آن مقاله پدید آورده، می‌نویسم. امیدوارم با این توضیحات، فرایندی که در سلوک فکری-سیاسی خود یک دهه اخیر طی کرده و ایستار کنونی ام مشخص تر شود. البته، به رغم توضیحاتی که در ادامه می‌آید، همچنان کسانی قانع نخواهند شد و موضع پیشین خود را فرو نخواهند نهاد. در عین حال، صورتبندی روشنتر مدعیات و ادله و تقریر محل نزاع، گفتگوی انتقادی رهگشتری را در پی خواهد داشت.

از مقومات «مکتب لیبرالیسم» که با دستاوردهای رنسانس و عصر روشنگری گره خورده آغاز کنیم. «جرئت دانستن داشته باش»، از شعارهای محوری عصر روشنگری بود. برکشیدن «عقل مستقل از وحی» و در فراورده های آن به دیده عنایت نگرستن و نظام معرفتی را حول آن سامان بخشیدن، در این میان دست بالا را داشت. مواریت نیکوی فیلسوفان پسا-رنسانسی در این میان محوریت یافت؛ هر چند پس از بروز و ظهور سه پیامبر عصر پسا-روشنگری (مارکس و داروین و فروید)، عقل در موقعیت پیشین خود نماند و علل و عواملی که ما را از موجوداتی تماما عقلانی^۲ به زیر کشیده، نمایان گشت؛^۳ اما همچنان آموزه رهگشای «اصل غایت بودن انسان»^۴،

۱. در نهایی شدن این مقاله، از ملاحظات عالمانه و نکته سنجی های دوستان و همکاران دانشورم ژانت آفاری، جواد حیدری، مجید سلطانی، احمد صدری و منصورهاشمی استفاده کردم. از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

۲. fully-rational being

۳. سالها پیش، مقاله «عقل همیشه قاصر» را در شرح مفهوم «صورت زندگی» در فلسفه ویتگنشتاین متاخرنوشتیم. چنانکه در می‌یابیم، ویتگنشتاین، در دوران دوم فلسفی خویش، از منظری دیگر و به روایت خود، محدودیت های گریز ناپذیر عقل روشنگری را، به اقتفای مارکس و فروید به تصویر کشیده است. نگاه کنید به:

سروش دباغ، «عقل همیشه قاصر»، در باب فلسفه تحلیلی: با محوریت ویتگنشتاین، لندن، نشر اچ اند اس، ۱۳۹۶.

۴. principle of ends

که طنین و تبار لیبرالی دارد و برکشیدن حقوق بنیادین و تخطی ناپذیر انسانی که از میوه های نیکوی روئیده بر شاخسار این درخت است، سخت برگرفتنی است.^۱ مدلول این سخن این است که روایتی از سوسیال - دموکراسی که مد نظر نگارنده است؛ قویا متناسب و سازوار با آموزه های حقوق بشری است؛ و آلا حزب نازی آلمان هم از ناسیونال سوسیالیسم دم می زد و چنان فجایی در جنگ جهانی دوم آفرید و چهره ای دل آزار از فاشیسم به تصویر کشید. استالینیسیم و مائوئیسم و پول پوتیسم مخوف شوروی و چین و کامبوج سده بیستم هم سویه های سوسیالیستی داشت؛ اما در مقام عمل سر از تمامیت خواهی حیرت انگیزی در آورد. پس، « نه هر که سر بترشد قلندری داند». نه هر کسی که دم از سوسیالیسم و عدالت و برابری می زند، سخنانش شنیدنی است؛ که تحت همین لوا می تواند انسانیت را مچاله کند. نام بردن از «دولت های رفاه» موجود در کشورهای اسکاندیناوی در جستار پیشین از همین منظر بود. دولت هایی که عمیقا حقوق بشری و دموکرات اند و بنابر شاخص های علمی و عینی منتشر شده طی دهه های اخیر توسط نهادهای معتبر بین المللی، تبعیض و مناسبات ناعادلانه در آنها کمتر بوده و شادکامی^۲ و خرسندی^۳ بیشتری را برای شهروندان به ارمغان آورده اند. نادیده گرفتن حقوق انسانها و تحقق مناسبات استبدادی هم ذیل سیاست ورزی سکولار متصور است و محقق گشته؛ هم ذیل جوامع دینی و تحت لوای دیانت و گستردن بساط استبداد دینی سر برآورده؛^۴ شیوه ای از حکمرانی که ناموجه، ناعادلانه و غیرانسانی است و برنگرفتنی و فرونهادنی.

افزون بر این، برای گمانه زنی و داوری درباره ربط و نسبت میان لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی به مثابه دو نظام سیاسی، باید میان دو مقام «تعریف» و «تحقق» تفکیک کرد. یک وقت درباره هر یک از این دو نظام سیاسی در مقام تعریف سخن می گوئیم و سنخ آرمانی^۵ هر یک را سراغ می گیریم؛ یک وقت ناظر به مقام تحقق آنها. این دو مقام را نباید با هم خلط کرد و احکام شان را به یکدیگر آمیخت. آنچه مد نظر نگارنده بوده، ناظر به مقام تحقق و لیبرال دموکراسی موجود در پهنه سیاست جهانی است. در دوران معاصر، در مقام حکمرانی سیاسی، لیبرال دموکراسی به نحو اغلبي با سرمایه داری گره خورده و بروز و ظهور پیدا کرده است. به تعبیر دیگر، اگر روزگاری لیبرال دموکراسی موجود با سرمایه داری گره نخورده باشد؛ درباره آن بدان نحو داوری می کنیم و « چو فردا شود فکر فردا کنیم»؛ کما اینکه برای داوری، سوسیال دموکراسی محقق شده را پیش چشم داریم. می

۱. بعنوان نمونه، در اثر زیر، تطوّر عقل مدرن از دوران رنسانس، روشنگری تا سربرآوردن عصر پست- مدرنیسم، به نیکی روایت شده است:

لوک فری، تاریخ مختصر اندیشه: راهنمای فلسفی زیستن، ترجمه افشین خاکباز، تهران، فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم، ۱۴۰۰.

۲. well-being

۳. happiness

۴. نظریه «ولایت مطلقه فقیه» که در قانون اساسی کنونی ما گنجانده شده، مصداقی از «استبداد دینی» است.

۵. Ideal type

توان درباره سنخ آرمانی لیبرال دموکراسی و یا سوسیال دموکراسی سخن گفت؛ اما بحث من ناظر به این مقام نیست، بلکه معطوف به مقام تحقق است.

به همین سبب وقتی سخن از سوسیالیسم می رود؛ در مقام آسیب شناسی تاکید می شود که ناسیونال سوسیالیسم هم محقق شده و یا لنینیسم متأثر از آموزه های عدالت خواهانه چپ مارکسیستی سر از ناکجا آباد استالینیستی در آورده و باید آنها را هوشیارانه و مسئولانه در نظر آورد و نقد کرد. بر همین سیاق، لیبرالیسم در مقام تحقق در روزگار معاصر، به نحو اغلبی با مصرف گرایی و سرمایه داری گره خورده و عجین گشته؛ معجونی که از آن تحت عنوان «نئولیبرالیسم» و یا «لیبرالیسم افراطی» هم یاد می شود.

تامس نیگل، فیلسوف شناخته شده آمریکایی در اثر خواندنی پرده پوشی و پرده افکنی،^۱ تفکیک مهمی درباره لیبرالیسم دارد: «لیبرالیسم به نزد افراد مختلف معانی گوناگونی دارد. چپها این اصطلاح را اخیراً در اروپا برای سرزنش راستها به کار می برند. چون راستها به ارزش اقتصاد بازار آزاد بدون محدودیت ایمان کورکورانه دارند و به اهمیت اقدام دولت در تحقق بخشیدن به ارزشهای برابری و عدالت اجتماعی توجه کافی ندارند. گاهی وقتها این کاربرد به صورت «نئولیبرالیسم» و «لیبرالیسم افراطی» مشخص می شود. از سوی دیگر، راستها در ایالات متحده این اصطلاح را برای سرزنش چپها به کار می برند؛ چون چپها به ارزشهای برابری اقتصادی و اجتماعی تعلق خاطر نابجایی دارند و از قدرت حکومت برای پیگیری این غایات استفاده ی بیش از حد می کنند و این کار به هزینه ی آزادی و ابتکار عمل فردی تمام می شود. مثلاً، جمهوری خواهان امریکا دموکراتها را به عنوان لیبرال بی جهت دلسوز محکوم می کنند و همین جمهوری خواهان دقیقاً همان کسانی هستند که از سوی سوسیالیستهای فرانسوی به عنوان لیبرالهای سنگدل محکوم می شوند.»

مطابق با این تفکیک نیگل، لیبرالیسم در اروپا به معنای اعتقاد به بازار آزاد به کار می رود و در امریکا به معنای اعتقاد به عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی و اجتماعی. در پرتوی این تفکیک، می توان چنین انگاشت که نقد نگارنده معطوف به مفهوم لیبرالیسم به معنای متداول آن در اروپاست؛ روایت و قرائتی از لیبرالیسم که با سرمایه داری ستر و اقتصاد بازار آزاد بدون محدودیت و مصرف گرایی گره خورده است.

مصرف گرایی عنان گسیخته امروز، سلامت روان شهروندان را نشانه رفته و با خلق نیازهای کاذب، در آتش الیناسیون و از خود بیگانگی دمیده است. همچنین، سرمایه داری در ساز و کار دموکراتیک سخت رخنه کرده و با پدید آوردن نظام الیگارشی، عملاً مشارکت شهروندان در انتخابات از موضع برابر و «حق انتخاب شدن برابر» و توسعه برابری طلبی (اگالیتاریانیسم) را که از آرمانهای نیکوی مکتب لیبرالیسم بوده، کمرنگ کرده است. در کشوری مثل امریکا، شرکتها و کارتل های بزرگ اقتصادی، در برکشیده شدن فلان کانیدا و برکشیده نشدن

۱. *Concealment and Exposure*

بهمان کاندیدها، صحنه گردان اند و نقش مهمی ایفا می کنند. در واقع، در پرتو قدرت عظیم اقتصادی خود، انتخابات را مدیریت کرده و موقعیت برابر شهروندان را به محاق برده اند. به تعبیر دیگر، نظام الیگارشسی و سلسله مراتبی موجود در حکمرانی لیبرال دموکراسی موجود، اگالیتاریانیسم را که از آرمان های عصر روشنگری بحساب می آمد و در لیبرالیسم کلاسیک ریزش کرده بود، به محاق برده است.

افزون بر این، داوری ارزشی و معرفتی نگارنده میان « لیبرال دموکراسی » و « سوسیال دموکراسی » موجود، مبتنی بر « تفکر همه یا هیچ / تفکر سیاه و سفید »^۱ که در زمره خطاهای شناختی^۲ مشهور است، نمی باشد. سخن بر سر نادیده انگاشتن محاسن و نقاط قوت لیبرال دموکراسی و سیاه انگاشتن آن از سویی و انکار و پس زدن محدودیت ها و نقاط ضعف سوسیال دموکراسی از سویی دیگر نیست؛^۳ خصوصاً اگر پیشینه مکتب لیبرالیسم را، چنانکه در این دو جستار تاکید شده، در نظر آوریم. بلکه، بحث بر سر « مزیت نسبی » یکی بر دیگری است. روزگاری بر این باور بودم که نظام حکمرانی لیبرال دموکراسی، در مجموع « خیر عمومی »^۴ بیشتری را برای شهروندان رقم می زند و متضمن پیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج برای بیشترین شهروندان است و از اینرو اخلاقی تر، موجه تر و کارآمد تر است. اما، تاملات و تجربه زیسته یک دهه اخیر مرا قانع کرده که مزیت نسبی سوسیال دموکراسی و دولت رفاه به روایتی که در کشورهای اسکاندیناوی و برخی جاهای دیگر ظهور یافته، در مجموع بیشتر است؛ که مقولات مهم « عدالت اجتماعی »، « سلامت روان » و « محیط زیست » در نظام سوسیالیستی دموکرات حقوق بشر مدار، بیشتر و جدی تر سامان می یابد و خیر عمومی بیشتری را در پی دارد و شادکامی و خرسندی ملموس تری را برای شهروندان رقم می زند.^۵ بر خلاف نظام هایی که به اسم سوسیالیست اند، اما در عمل نظارت جدی بر روی نهادهای دولتی و حکومتی شان وجود ندارد؛ در نظام های سوسیال دموکرات حقوق بشر مدار نظیر آنچه در کشور نروژ دیده میشود؛ نهادهای نظارتی به جد در کارند و مسئولان گریز و گزیری از پاسخگو بودن^۶ ندارند؛ امری که از مقومات « حکمرانی خوب »^۷ است. همچنانکه برقراری مناسبات سوسیالیستی در این نظام های سوسیال - دموکرات، مخل آزادی های فردی شهروندان نیست و تماماً به رسمیت شناخته می شود؛ که دولت اساساً بنای دخل و تصرف در این امور را ندارد.

۱. all or nothing thinking/ black and white thinking

۲. cognitive distortions/ thinking traps

۳. در جای خود، میتوان به محدودیت های نظام سوسیال دموکراسی محقق شده در دولت های رفاه هم پرداخت و آنرا به بحث گذاشت.

۴. common good

۵. در اثر محققانه ذیل، شاخص های بالا و درخور درنگ « شادکامی » در کشورهای اسکاندیناوی به نیکی به بحث گذاشته شده است:

Layard, R.& Deneve, J. (2023) *Wellbeing: Science and Policy*, (Cambridge: Cambridge University Press).

۶. accountability

۷. good governance

در همین راستا، می توان سلوکِ فکری اندیشمندِ لیبرال مشهور معاصر، جان رالز را مدّ نظر قرار داد. رالز متقدم، به عنوان یک متفکر نوکانتی، از «عدالت به مثابه عدم تبعیض»^۱ سخن می گفت و سراغ می گرفت. هر چه این متفکر لیبرال پیشتر آمده، بر مقوله عدالت، رفع تبعیض و برابری طلبی، انگشت تاکید بیشتری نهاده، به نحویکه برخی از صاحب نظران موضع مختار او را به سوسیال دموکراسی نزدیک دانسته و او را «سوسیالیست خاموش» خوانده و نامیده اند.^۲ فارغ از اینکه اطلاق تعبیر سوسیال - دموکرات بر رالز تا چه میزان روا باشد؛ برکشیدن برابری طلبی و عدالت اجتماعی، از مقومات حکمرانی خوب به روایت نگارنده است. وقتی این مهم، در کنار مقولات پاسداشت سلامت روان به مددِ مهار مصرف گرایِ بی رویه و پاسداری جدی تر و دلسوزانه تر از محیط زیست قرار می گیرد، بر مزیت نسبی نظام حکمرانی سوسیال دموکراسی می افزاید.

علاوه بر این، جاری و ساری بودنِ مناسبات استعماری بر مردمان این سوی کره خاکی - از جمله ساکنان فلسطین و عراق و افغانستان - تحت هدایت و نظاره گری کشورهای صحنه گردان سیاست جهانی که عموماً دم از لیبرال دموکراسی می زنند، بر مزیت سوسیال - دموکراسی می افزاید. ذکر خاطره ای در اینجا خالی از لطف نیست. هفته گذشته، در یکی از سمینارها و جلسات کاری با همکاران و روان درمانگران کانادایی در محل کارم، «روز جهانی یادبود هولوکاست»^۳ گرامی داشته شد و درباره ظلمی که بر یهودیان در اردوگاه آشویتس و جنگ جهانی دوم رفته سخن رفت. تامل برانگیز بود که یکی از همکاران کانادایی، پس از ایراد سخنرانی دو سخنران، به نحو سوالی و اعتراضی گفت که البته آنچه بر یهودیان رفته، دهشتناک و تکان دهنده است و سخت در خور محکوم کردن؛ اما آیا این ظلم فقط بر یهودیان رفته است؟ در آمریکای شمالی، ما با ساکنان بومی کانادا و امریکا، شبیه این کار را طی یکصد سال گذشته نکرده ایم؟ تاثیرات آن فاجعه که از جنس «نسل کشی فرهنگی» بوده، بر نسلهای بعدی همچنان ادامه ندارد؟ چرا در این باب خیلی کمتر در رسانه ها و بین خودمان سخن می گوئیم؟ و بعد اضافه کرد: آیا آنچه بر فلسطینیان طی ماه های اخیر رفته، مصداقی از نسل کشی نیست؟ آیا نباید به همان اندازه که درباره ظلمی که بر یهودیان رفته حساسیت می ورزیم، نسبت به ظلمی که بر فلسطینیان می رود، حساس باشیم و سخن بگوئیم؟ آیا این نگاه و نگرش، ته مانده میراث استعماری تبعیض آمیز میان ما نیست؟ در دل و بر زبان او را تحسین و تایید کردم و جسارت و حریت اش را ستودم و آرزو کردم عده و غده ساکنان اروپا و آمریکای شمالی که اینگونه منصفانه و مسئولانه به وقایع پیرامونی می نگرند، رو به فزونی باشد.

۱. justice as fairness

۲. نگاه کنید به کتاب محققانه ذیل:

Edmundson, W. (2017) *John Rawls: Reticent Socialist* (Cambridge: Cambridge University Press).

۳. International Holocaust Remembrance Day

این جستار را با توضیحی درباره چرایی پرداختن به سلوک سیاسی خلیل ملکی در جستار پیشین به پایان می‌برم. ملکی پس از جدا شدن از حزب توده و تاسیس «نیروی سوم»، مارکسیسم کلاسیک را فرو نهاد و در کار بسط ایده‌های سوسیال-دموکراتیک برآمد و در این باب اندیشید و قلم زد. هر چند، در این میان زخم زبان و دشنام فراوان از خیلی‌ها شنید و بسیار جفا دید؛ اما تسلیم نشد و مشی خود را فرو نهاد و به ادامه دادن، ادامه داد. به باور وی، حزب توده در آن روزگار قویا متأثر از شوروی بود و آرمانهای دموکراتیک را پی نمی‌گرفت. همچنان که دیگر گروه‌های چپ، اعم از مذهبی و مذهبی، سوادهای دموکراتیک در سر نداشتند و بیش از هر چیز در اندیشه مخالفت با شاه و سرنگون کردن او بودند. در آن روزگار، اهالی قلم و فرهنگی نظیر محمد علی همایون کاتوزیان^۱ و داریوش آشوری، سخت تحت تاثیر خلیل ملکی و نگرش ژرف و رهگشای او بودند. روایت آشوری از سلوک فکری و سیاسی ملکی، خواندنی، آموختنی و عبرت‌انگیز است.^۲ افسوس که هر چه پیشتر آمدیم و پای به دهه‌های چهل و پنجاه شمسی گذاشتیم، فضا قطبی‌تر شد و رفته رفته گروه‌های راست و چپ سیاسی (جمعیت‌های مولفه اسلامی، چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق...) پای در وادی مبارزه مسلحانه نهادند و مجالی برای بروز و ظهور اندیشه‌های سوسیالیستی دموکراتیک در سپهر سیاسی پدیدار نگشت و سر از انقلاب بهمن ۵۷ در آوردیم که چون بهمنی سرازیر شد و همه چیز را زیر و زبر و کن فیکون کرد و به رغم آرمانهای نیکوی انقلابیون، سوگمندان پس از استقرار نظام سیاسی جدید و بر صدر نشستن حکومت دینی، آزادی و عدالت وعده داده شده به محاق رفت و استبداد دینی جایگزین استبداد سلطنتی گشت.

خوشبختانه، سنت سوسیال-دموکراتیک در ایران معاصر مسبوق به سابقه بوده و پیشگامانی چون علی اکبر دهخدا- از مشروطه خواهان، نگارنده «چرند و پرند» و از نویسندگان روزنامه «صوراسرافیل»- داشت که چاره‌رهایی از استبداد سلطنتی را برقراری نظام حکمرانی سوسیال دموکراسی در این دیار می‌دیدند.^۳ ژانت آفاری و کامران آفاری، در کتاب محققانه و تحسین شده «ملا نصر الدین»، چگونگی سربرآوردن سوسیال دموکراسی در ایران پس از مشروطه از طریق باکو و تیفلیس را به تفصیل روایت کرده‌اند.^۴ خلیل ملکی از پی‌اکبر دهخدا

۱. برای آشنایی با روایت کاتوزیان از ملکی، نگاه کنید به:

خاطرات سیاسی خلیلی ملکی، با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.

۲. نگاه کنید به:

داریوش آشوری، «با خلیل ملکی درواپسین سالهای عمرش»، در پرسه‌ها و پرسش‌ها، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۹.

۳. برای آشنایی بیشتر با مشی و آراء سیاسی علی اکبر دهخدا، نگاه کنید به مقدمه ژانت آفاری و جان پری بر ترجمه «چرند و پرند»:

Ali-Akbar Dehkhoda (2016), *Charad-o-Parand: Revolutionary Satire from Iran 1907-1909*, Translated and with an Introduction and Notes by Janet Afary and John R. Perry, (US: Yale University Press).

۴. نگاه کنید به:

Janet Afary and Kamran Afary (2022) *Molla Nasreddin: The Making of a Modern Trickster, 1906-1911*, (UK: Edinburgh University Press).

و یاران و همفکرانش سربرآورد و به درستی روایتی دموکراتیک از سوسیالیسم را برکشید و آنرا جایگزین اندیشه های چپ گرایانه ای کرد که از مارکسیسم کلاسیک نَسَب می بردند و پروای ساز و کار دموکراتیک را نداشتند. به نزد نگارنده، تلاش برای احیای میراث ماندگار و نیکوی سوسیال دموکراسی در ایران معاصر و نهادینه کردن آن طی فرایند «گذار امن خشونت پرهیز»، در وضع و حال کنونی و پس از تجربه دو نظام استبدادی، در جامعه متکثر کنونی با خرده فرهنگ های رنگارنگ و متنوع، چاره کار فروبسته ماست، که « صبا گر چاره داری وقت وقت است». هر چند در وضع و حال کنونی، فاصله بسیاری با تحقق این امر داریم و موانع پیش رو بسیار است؛ اما باید « امید اجتماعی» را فرو نهاد، یاس و استیصال را پس زد و در فضای عمومی و جامعه مدنی به طرح مقولات و مباحث اینچنینی پرداخت، بدان دامن زد و به نحو جمعی درباره آنها گفتگو نمود و به قدر وسع افق گشایی کرد.